

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

فرمایش مرحوم آقای خوئی (قدس سره) را در اینکه، آیا صلاه و غصب، با یکدیگر اتحاد دارند یا نه؟ ملاحظه فرمودید. بالاخره در بعضی از صور صلاه، مثل جایی که صلاه دارای سجده است و در حقیقت سجده، «اعتماد علی الارض» و نه مجرد تماس جبهه با ارض را معتبر بدانیم.

فرموده‌اند که: این سجده که حقیقتش عبارت از اعتماد بر ارض است، هم عنوان صلاتی و هم عنوان غصبی دارد، در این موارد، اتحاد متعلق صلاه و متعلق غصب موجود است و اجتماع امر و نهی در اینجا ممتنع است و باید امتناعی شویم.

اما در نمازهایی که، اصلاً سجده ندارد، مثل نماز میت یا کسی که عاجز از رکوع و سجده است و باید با اشاره و ایما سجده کند، در چنین نمازهایی، خود نماز با آن عنوان و فعل غصبی اتحاد ندارد، آنچه که عنوان صلاتی دارد، غیر از آن چیزی است که، عنوان غصب دارد.

ایشان در این موارد فرموده‌اند که: غصب به يك فعلی تعلق پیدا کرده و آن فعل، بودن در این زمین است، اما این کون، عنوان جزء صلاه را ندارد. کون در يك مکان، ممکن است که، از ملازمات یا مقارنات صلاه باشد، اما عنوان متعلق صلاه را ندارد.

اضافاتي براي توضیح فرمایش آقای خوئی(ره)

این دیگر اضافاتی است که، برای توضیح فرمایش ایشان عرض می‌کنیم، وقتی امر به صلاه را تحلیل می‌کنیم، می‌گوییم: امر به صلاه، به این واجباتی که در این صلاه است، یعنی نیت، تکبیره الاحرام، قرائت، رکوع، قیام متصل به رکوع هم همینطور است، سجده و همچنین سایر واجبات، انحلال پیدا می‌کند و به عنوان يك امر ضمنی به هرکداميك از اینها تعلق پیدا می‌کند، که به آن اجزاء ضمنیه می‌گوییم.

تکبیره الاحرام «جزءً ضمنی و واجبٌ ضمنی»، خود قرائت «واجبٌ ضمنی»، رکوع باز يك وجوب ضمنی دارد. اما در میان اینها، جزئی بنام «کون في المكان»، که بگوییم: این بودن در اینجا، عنوان واجب ضمنی دارد، نداریم.

بله نماز، بدون این کون تحقق پیدا نمی‌کند، باید در این مکان باشد تا حقیقت صلاه تحقق پیدا کند، اما «کون في المكان»، داخل در حقیقت صلاه نیست و مقارن و ملازم با آن هست و یا عنوان دیگری دارد. اما علی ای حال وقتی می‌خواهیم حقیقت صلاه را

تحلیل کنیم، در حقیقت صلاه، «کون فی المكان»، اصلاً وجود ندارد. پس این کون متعلق غصب هست، اما متعلق برای صلاه نیست.

در نتیجه ایشان در موارد صلاه تفصیل داده‌اند؛ در بعضی موارد فرموده‌اند: اجتماع امر و نهی جایز است، مثل همین نماز میت و نماز عاجز و اینها. اما در بعضی موارد فرموده‌اند که: اجتماع امر و نهی، مثلاً در آن نمازی که دارای سجده باشد، ممتنع است. این اجمال فرمایش ایشان است.

نقد و بررسی این فرمایش آقای خوئی (ره)

اینجا اشکال مهمی که، به اساس این فرمایش ایشان وارد می‌شود، - کما اینکه در همین قولی که می‌خواهیم اختیار کنیم توضیح خواهیم داد- این است که این بیان و مطلب در فرضی است که، خارج را متعلق برای امر و نهی قرار دهیم. اگر خارج را متعلق امر و نهی قرار دادیم و گفتیم: این وجود خارجی متعلق امر و متعلق نهی است، آنوقت حساب می‌کنیم ببینیم، آیا نیت، که جزء واجب صلاه و متعلق امر است، عنوان غصب را هم دارد یا نه؟ تکبیره الاحرام، خواندن و قرائت، علاوه بر اینکه جزء برای صلاه است، آیا عنوان غصب را هم دارد یا نه؟ تمام این تحلیل‌ها در فرضی است که، این فعل خارجی را، متعلق برای امر یا نهی قرار دهیم.

اما اگر گفتیم که: اصلاً امر، به این صلاه خارجی تعلق پیدا نکرده، بلکه به طبیعت صلاه تعلق پیدا کرده، که این صلاه خارجی مصداق برای آن طبیعت است و آنچه که متعلق برای امر است، خود طبیعت صلاه و آنچه که متعلق برای نهی است، خود طبیعت غصب است.

آن طبیعت، حاکی از این فعل موجود خارجی است، مرئآت برای این هست، اما خودش واقعاً متعلق برای امر و نهی قرار نمی‌گیرد. روی این مبنا که بگوییم: متعلق امر و نهی، ظرفش خارج نیست، دیگر چه معنا دارد، که ببینیم در خارج با هم اتحاد دارند یا نه؟ این که بگوییم: این سجده، هم متعلق امر و هم متعلق نهی واقع می‌شود، در فرضی درست است که، امر و نهی، به همین سجده خارجی تعلق پیدا کرده باشد.

اشکال دیگری به این فرمایش آقای خوئی (ره)

اما این مبنا درست نیست و این تالی فاسد را هم دارد، چطور می‌توانیم ملتزم شویم و اصلاً خود التزام به این مطلب، که بگوییم: صلاه در خانه غصبی، در بعضی مواردش، اجتماع امر و نهی جایز است، اما در بعضی موارد دیگرش، اجتماع امر و نهی جایز نیست، يك تفصیلی است که انسان بدو از آن فرار می‌کند.

در نماز در دار غصبی، هر چیزی که می‌خواهد مصداق برای صلاه باشد، یا اجتماع امر و نهی جایز است یا به طور کلی در ممتنع است؟

مرحوم نائینی (ره) فرموده‌اند: صلاه از يك مقوله و غصب هم از مقوله دیگری است، لذا قائل به جواز اجتماع امر و نهی در همه موارد شده‌اند.

اما این که بگوییم: نماز میت در زمین غصبی اشکالی ندارد، برای اینکه سجده و اعتماد علی الارض ندارد و بودن در اینجا هم، طبق آن توضیحی که عرض کردیم، جزء حقیقت صلاه نیست، پس صلاه به يك چیز و نهی به چیز دیگری تعلق پیدا کرده‌است. بگوییم: در صلاه میت در دار غصبی، اجتماع امر و نهی جایز است، آن کسی که عاجز از رکوع و سجده است و در مکان

غصبی می‌نشیند و با اشاره رکوع و سجده می‌کند، اینجا اجتماع امر و نهی جایز است، اما در نماز تامی که از آدم قادر صادر می‌شود، آن کسی که سرش را روی زمین می‌گذارد و حقیقت سجده را هم بگوییم: اعتماد علی الارض است، اینجا اجتماع امر و نهی ممتنع است و در اینجا حقیقت صلاه و حقیقت غصب با یکدیگر اتحاد پیدا کرده‌است.

درست است که می‌گوییم: غصب يك عنوان انتزاعي و صلاه يك مقوله غير انتزاعي و واقعي است و عنوان انتزاعي می‌تواند با صد ماهیت مختلفه هم اتحاد پیدا کند، اما تمام اینها فرع بر این است که، ظرف تعلق امر و نهی را خارج قرار دهیم.

وقتی ظرف تعلق امر و نهی را، خارج قرار دادیم، در خارج، نماز کیفیات مختلفه دارد، مثلاً در همین نماز باید بگوییم: مادامی که ایستاده و رکوع می‌کند، در این حالت اجتماع امر و نهی جایز است، یعنی از اول صلاه، این امر متوجه به او هست و دارد مأمور به را انجام می‌دهد، رکوع هم رفت، مأمور به را انجام می‌دهد، تا رکوع، حرام را هم انجام می‌دهد، برای این که مثلاً غصب هم مثلاً انجام داده‌است. همین بودن در اینجا، متعلق‌هایش دوتا است، هم دارد مأمور به و هم منهی عنه را انجام می‌دهد، اما وقتی سجده رفت، دیگر نمی‌شود، اینجا اجتماع امر و نهی ممتنع است، یا باید این واجب و یا حرام باشد.

این اصلاً قابل التزام نیست که، در يك فعل و عمل واحد در عالم خارج، بگوییم: تا زمانی که به رکوع می‌رسد، هم واجب را انجام داده و هم حرام را مرتکب شده، اما وقتی به سجده رسید و سرش را که به سجده گذاشت، اینجا یا باید بگوییم: مصداق واجب و یا مصداق حرام است. در سجده دیگر اجتماع امر و نهی جایز نیست.

این مطلبی است که، اصلاً قابل التزام نیست، یعنی غیر از اینکه اصلاً ما می‌گوییم: اوامر و نواهی به خارج تعلق ندارد، به عناوین و تبایع تعلق دارد و با قطع نظر از این، آیا در صلاه واحد، می‌شود ملتزم به چنین مطلبی شد که، بگوییم: تا يك قسمت، اجتماع امر و نهی جایز است و از يك قسمت که عبور کرد و سجده کرد، دیگر اجتماع امر و نهی جایز نیست؟ این بیان ما دو اشکال بر مرحوم آقای خوئی (ره) در این مسئله شد.

وجهی برای تقویت قول به جواز

بلکه امر و نهی به طبیعت تعلق پیدا کرده و این دو طبیعت، دو متعلق هستند که، مکلف این دو را، در فعل خارجی انجام داده، در اینجا می‌گوییم: اجتماع امر و نهی جایز است، مثلاً در باب غسل، چند غسل واجب در شریعت داریم؛ فرض کنیم، چهار، پنج، شش غسل واجب داریم، اگر يك نفر این شش غسل را، یا فرض کنید، غسل‌های مستحبی را هم به آن ضمیمه کنیم، غسل جمعه، غسل احرام، غسل اول ماه، اگر ده غسل را، در ضمن يك غسل واحد انجام داد، کاری نداریم که، آیا این غسل واحد، مجزی هست یا نه؟ که يك بحثی است، اما امکان اینکه این ده غسل، با يك غسل انجام شود را همه قبول دارند، اگر امکانش نبود، که دیگر نزاعی در اجزاء و عدم اجزائش نبود.

چگونه تمام اینها، با يك فعل واحد انجام می‌شود؟ بگوییم: از اول وجوب و استحباب، به همین وجود خارجی تعلق پیدا کرد، وجوب غسل میت، وجوب غسل جنابت، وجوب غسل نذری، همه اینها به همین وجود خارجی تعلق پیدا کرد.

وجوب به عناوین کلی تعلق پیدا می‌کند، اما این مکلف است که به اختیار خودش، این عناوین و تبایع را در ضمن يك فرد انجام می‌دهد. به اعتبار اینکه مصداق آن طبیعت است، مأمور به می‌شود، به اعتبار اینکه مصداق طبیعت دیگر است، منهی عنه می‌شود، این فعل خارجی بالعرض منهی عنه است، خودش بالذات مأمور به و منهی عنه نیست.

مأمور به طبیعت صلاه و منهی عنه هم طبیعت غصب است و این فعل خارجی مصداق برای آن هست، وقتی مصداق برای آن شد، می‌تواند هم متعلق برای طبیعت صلاه و هم غصب باشد.

يك توهم و دفع آن

مگر شما نفرمودید: طبیعی عین وجود خارجی و عین آن فرد خارجی است و کلي طبیعی يك وجود جدایی از آن وجود خارجی ندارد. اگر چنین است، پس امری که متعلق به طبیعت است، چون این وجود خارجی، مصداق برای این طبیعت است، متعلق برای امر هم می‌شود و هكذا در نهی.

این هم جوابش خیلی روشن است، این بحث که گفته‌اند: آیا کلي طبیعی وجودش عین وجود افراد است یا يك وجود جدایی دارد؟ مقصودشان این است که، آیا کلي طبیعی در عالم خارج يك وجودی، جدایی از وجود فردش دارد یا نه؟ و آیا به همان وجود فردش موجود می‌شود؟

خوب محققین گفته‌اند: کلي طبیعی به وجود افرادش موجود می‌شود و وجود طبیعی عین وجود فردش است. این يك مطلبی است. اما این را که بگوییم: این فرد متعلق برای امر است، اثبات نمی‌کند، یعنی اگر گفتیم: امر به طبیعت تعلق پیدا می‌کند و از طرفی گفتیم: طبیعی عین وجود فردش هست، این ملازمه ندارد با اینکه بگوییم: پس فرد متعلق امر شد.

متعلق امر آن است که، از ابتدا در کلام امر تصور شده، منتهی نه تصور ذهنی بما هو ذهنی، بلکه به عنوان اینکه حاکی از خارج است. شارع طبیعت صلاه را تصور می‌کند و «أَقِمْوا الصَّلَاةَ» را، برایش تشریع می‌کند. اما کدام صلاه؟ آن صلاتی که مرثاه و حاکی از آن صلاه خارجی است.

خود صلاه خارجی متعلق نیست، برای اینکه تحصیل حاصل لازم می‌آید. اگر شارع بگوید: من این صلاه موجود در عالم خارج را واجب کردم، این تحصیل حاصل است. چون چیزی که هست، دیگر واجب کردنش معنا ندارد.

پس نمی‌توانیم بگوییم: این وجود خارجی متعلق است، بلکه متعلق باید در مرحله‌ای قبل از وجود خارجی باشد و قبل از وجود خارجی، طبیعت است. البته نه طبیعتی که در ذهن بما هو ذهن است، چون بما هو ذهن، امکان تحقق در عالم خارج را ندارد. اگر به رفیقان بگویید: این کتابی که در ذهن من است، با قید در ذهن را بیاور، این امکان ندارد. پس نه «بما هو ذهنی» و نه آن موجود در خارج، بلکه متعلق اوامر و نواهی، يك عنوان مرثاتی است، یعنی يك عنوان که، آینه‌ای برای خارج است. متعلق، همان عنوان و کلي طبیعت است.

امر به همین کلي تعلق پیدا می‌کند، نهی هم به همان کلي تعلق پیدا می‌کند، اما این مکلف است که این دو متعلق را با يك مصداق ایجاد کرده‌است. اشکالی هم ندارد. صد متعلق را هم که با يك مصداق ایجاد کرده باشد، از نظر شارع و از نظر تعلق امر و نهی از طرف شارع، هیچ مشکلی ندارد.

از این جهت عرض کردم به نظر ما، مثال بسیار خویش، همان مثال غسل واحد است، که به عناوین متعدده انجام شود. حالا در عبارت ایشان دقت کنید، فردا در این بحثی که امروز عرض کردیم، نظر شریف امام را هم بیان می‌کنیم که امام(رضوان الله تعالی علیه) چهار مقدمه ذکر کرده و قائل به جواز اجتماع امر و نهی شده‌اند.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ